

تحلیل آینده پژوهانه راهبرد چین در افغانستان پس از جنگ ۱۲ روزه

بهنام سرخیل^۱

درجه مقاله: علمی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۷/۱۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۹/۲۳

^۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی ره، قزوین، ایران sarkheil@soc.ikiu.ac.ir

چکیده

جمهوری خلق چین که پس از روی کار آمدن مجدد طالبان به دلایلی مانند خلأ امنیتی ناشی از خروج آمریکا و احیای تهدید افراط‌گرایی، سیاستی محتاطانه در قبال افغانستان دنبال می‌کرد، در پی تحولات ژئوپلیتیکی ناشی از جنگ ۱۲ روزه ایران - رژیم صهیونیستی و بازتعریف موازنه قدرت در منطقه با این پرسش مواجه شده است که راهبرد پکن در قبال افغانستان با چه تحولاتی مواجه خواهد شد؟ این مقاله با رویکرد آینده‌پژوهانه و بهره‌گیری از روش تحلیل پیشران‌ها و سناریونویسی و استفاده از مطالعه اسنادی و تحلیل محتوای منابع معتبر و دیدگاه خبرگان به بررسی نتایج و تفسیر چهار سناریوی محتمل در چارچوب نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای پرداخته و بر اساس دو پیشران اصلی یعنی ثبات/عدم ثبات طالبان در افغانستان و نحوه بازیگری فعال/غیرفعال آمریکا در قبال چین، به این فرضیه دست یافته است که منافع راهبردی پکن در قبال آمریکا سبب می‌شود، چین از سیاست همکاری محتاطانه به سمت حمایت فعال و نزدیکی راهبردی با حکومت طالبان سوق یابد. در این راستا، سناریوهای مختلف تغییر راهبرد چین در حوزه‌های امنیتی، اقتصادی و دیپلماتیک بررسی شده و یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که با توجه به سناریوهای ۱- تثبیت طالبان و همگرایی با چین؛ ۲- بی‌ثباتی ساختاری و افزایش افراط‌گرایی؛ ۳- بازگشت آمریکا و رقابت ژئوپلیتیکی جدید و ۴- رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و بازی چندجانبه، در نهایت پکن در راستای حفظ ثبات مرزهای غربی، تأمین منافع انرژی، جلوگیری از نفوذ رقبای غربی خود در آسیای مرکزی، با کنار گذاشتن سیاست محتاطانه، راهبردی چندلایه و فعالانه را نسبت به افغانستان اتخاذ خواهد کرد.

• واژگان کلیدی

افغانستان، آمریکا، ایران، جنگ ۱۲ روزه، چین، دیپلماسی امنیتی.

مقدمه

افغانستان از منظر ژئوپلیتیکی، چهارراه اتصال آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و غرب آسیا محسوب شده و در دهه‌های اخیر این کشور نه تنها میدان رقابت قدرت‌های بزرگ همچون آمریکا، چین، روسیه و هند بوده، بلکه بستری برای گسترش افراط‌گرایی و ناامنی در منطقه نیز تلقی شده است.

در سال‌های پس از خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، پکن تلاش کرده تا ضمن حفظ اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها، سیاستی مبتنی بر همکاری اقتصادی محتاطانه و تمرکز بر ثبات مرزهای غربی، به‌ویژه در ارتباط با منطقه حساس سین‌کیانگ، در پیش گیرد. با این حال، تحولات اخیر منطقه‌ای، این رویکرد محتاطانه را در معرض بازنگری قرار داده است. از یک سو، خبرهایی درباره احتمال بازگشت نیروهای آمریکایی به پایگاه بگرام^۱ در دوره مجدد ریاست جمهوری ترامپ^۲ و طرح دوباره مأموریت «مبارزه با تروریسم»، حساسیت‌های امنیتی چین را به‌عنوان رقیب راهبردی واشنگتن افزایش داده است. زیرا چنین بازگشتی می‌تواند بار دیگر موازنه قدرت در محیط پیرامون چین را به زیان پکن تغییر داده و نفوذ امنیتی غرب را در حاشیه مرزهایش تقویت کند.

از سوی دیگر، جنگ ۱۲ روزه میان ایران و رژیم صهیونیستی در ژوئن ۲۰۲۵ و رویکرد خصمانه ایالات متحده نسبت به تهران، به‌مثابه رویدادی ژئوپلیتیکی بی‌سابقه، توازن قدرت و نظم امنیتی منطقه‌ای در غرب آسیا و آسیای مرکزی را دستخوش تحول ساخته است. این جنگ که با حملات موشکی، استفاده از پهپادهای انتحاری و تهدید گسترش درگیری به سطح منطقه‌ای همراه بود، چالش امنیتی پیچیده‌ای پیرامون افغانستان ایجاد کرد و برای نمونه زمینه‌ساز احتمال قدرت‌گیری مجدد گروه‌های افراط‌گرا، به‌ویژه داعش - خراسان شد.

افزون بر آن، جنگ ۱۲ روزه عملاً به چالش بیشتر آمریکا در صحنه ژئوپلیتیک منطقه و تغییر سازوکارهای کلاسیک امنیتی غرب محور انجامید و ایده بازگشت به منطقه تحت پوشش عملیات ضد تروریسم را تقویت نمود. این وضعیت، از دید پکن، نشانه‌ای از چالش قدرت و خطر واگذاری میدان به رقابایی چون هند، ترکیه و حتی بازیگران غیردولتی محسوب می‌شود که می‌تواند شرایط جدیدی برای گسترش نفوذ بازیگران قدیمی مانند دهلی‌نو در افغانستان ایجاد

^۱. Bagram Air Base

^۲. Donald Trump

کند. هرچند که باید گفت بر خلاف آمریکا، هند دوست ندارد به دلیل حفظ روابط اقتصادی خود با چین، در تقابل استراتژیک با پکن قرار گیرد. (محمدنیا و سیفی، ۱۴۰۱: ۶-۲۲۵)

در چنین شرایطی، چین ناگزیر است برای حفظ نفوذ راهبردی و پیشگیری از احیای نفوذ آمریکا، سیاست خود در قبال افغانستان را بازتعریف کند. علی‌الخصوص آنکه از منظر کلان بین‌المللی نیز باید گفت یکی از مهم‌ترین روندهای اقتصادی در دهه‌های آینده، انتقال تدریجی مرکز ثقل اقتصاد جهانی از اروپا و آمریکا به آسیا است (دهقانی فیروزآبادی و همکاران، ۱۴۰۳: ۶۴).

این موضوع از آن حیث برای جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت ویژه است که از یک‌طرف، افزایش نقش و نفوذ چین در افغانستان می‌تواند شرایط جدیدی برای ایران جهت بهره‌برداری از ظرفیت‌های اقتصادی و ترانزیتی در قالب کریدورهای شرقی-غربی و طرح‌های منطقه‌ای چون کمربند و جاده باشد. از سوی دیگر، تمرکز بیش‌ازپیش چین بر افغانستان و پاکستان، ممکن است جایگاه راهبردی ایران در طرح‌های ترانزیتی آسیایی را تحت‌الشعاع قرار دهد و نیاز به تعریف مدل‌های مکمل همکاری، از جمله پیوند مسیرهای شرقی با بنادر جنوبی ایران (چابهار و بندرعباس)، را دوچندان سازد.

از بعد امنیتی نیز، هم‌زمان با افزایش تحرکات افراط‌گرایانه در مرزهای شرقی و احتمال نفوذ گروهک داعش خراسان، ایران و چین دارای نگرانی‌های مشترک هستند. این هم‌پوشانی امنیتی می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری همکاری اطلاعاتی و امنیتی تاکتیکی میان تهران و پکن شود. با این حال، وابستگی بیش از اندازه به بازیگر چینی می‌تواند آسیب‌هایی برای ایران به همراه داشته باشد. از این‌رو، سیاست‌گذاری آینده ایران باید بر تنوع‌بخشی در تعاملات منطقه‌ای و بهره‌گیری هوشمندانه از تغییر راهبرد چین در افغانستان متمرکز باشد.

در مجموع این تحولات در عرصه داخلی و محیط پیرامونی افغانستان سبب می‌شود این کشور به‌عنوان حلقه‌ای راهبردی میان آسیای مرکزی، جنوب و غرب آسیا، جایگاهی کلیدی در معادلات امنیتی و اقتصادی چین و کشورهای منطقه پیدا کند. بر همین اساس تحقیق حاضر درصدد است راهبرد پکن جهت تضمین ثبات منطقه‌ای، حفاظت از سرمایه‌گذاری‌های راهبردی و مقابله با رقابت ژئوپلیتیکی فزاینده (در یک بازه زمانی دو تا پنج‌ساله در قبال افغانستان) را در قالب «همکاری محتاطانه» به سمت "حمایت فعال و چندلایه" بررسی نماید.

پیشینه و ادبیات پژوهش

شفیعی و صالحی دولت‌آباد (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان "تبیین دیپلماسی جدید همسایگی چین نسبت به افغانستان" تلاش کرده‌اند مؤلفه‌های سیاست همسایگی چین و تأثیر آن بر امنیت مرزهای غربی را در چارچوب نظری رئالیسم تهاجمی بررسی کنند. تمرکز این اثر بر دوران پیش از خروج آمریکا و بر روابط دوجانبه چین-افغانستان بود. اما پژوهش حاضر با رویکردی نوآورانه و پیشاتحولی تلاش دارد از منظر نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای و در بستر تحولات ژئوپلیتیکی پس از جنگ ۱۲ روزه، نگاه جدیدی را در راهبرد چین تحلیل کرده و از رهیافت آینده‌پژوهی و سناریونویسی بهره گرفته است.

برخی مقالات مانند مقاله "اقتصاد سیاسی سیاست خارجی چین در قبال امارت اسلامی افغانستان" سجادی و مؤمنی (۱۴۰۳) با تمرکز بر ابعاد اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های چین، به‌ویژه در پروژه‌های معدنی و زیرساختی درصددند با رویکردی توصیفی-تحلیلی، انگیزه‌های اقتصادی چین را تبیین کنند. در حالی که پژوهش حاضر صرفاً به اقتصاد سیاسی چین در قالب طرح یک پهنه، یک راه محدود نبوده و با ترکیب ابعاد امنیتی، دیپلماتیک و اقتصادی، راهبرد چین را در قالب چهار سناریوی محتمل بازسازی کرده و تعامل میان امنیت و ژئواکونومی را به‌صورت نظام‌مند بررسی کرده است.

گروهی دیگر از مقالات در این زمینه به معادلات بین‌المللی تأکید دارند. برای نمونه صفوی، الهامی و رضانی (۱۴۰۳) در اثری با عنوان "چشم‌انداز حضور راهبردی چین در جنوب غرب آسیا و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران" بر نقش فزاینده چین در معادلات ژئوپلیتیکی خاورمیانه متمرکز شدند. این موضوع باعث شده چارچوب نظری این دسته از آثار بر مفهوم قدرت‌های بزرگ استوار شده و عملاً افغانستان را در حاشیه تحلیل قرار دهند. مقاله حاضر ضمن تأکید بر تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای، افغانستان را به‌عنوان حلقه پیوند آسیای مرکزی، جنوبی و غربی در نظر گرفته و با اتکا به نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، افغانستان را مرکز ثقل درک امنیتی چین پس از جنگ ۱۲ روزه دانسته است.

در مجموع، مرور ادبیات نشان می‌دهد که مطالعات پیشین عمدتاً بر دوره پیش از جنگ ۱۲ روزه متمرکز بوده‌اند و فاقد تحلیل آینده‌پژوهانه و سناریونویسی بوده‌اند.

۱- چارچوب نظری: نظریه مجموعه‌های امنیتی^۱ منطقه‌ای

در دهه‌های اخیر، مفهوم امنیت در روابط بین‌الملل از چارچوب سنتی آن - مبتنی بر قدرت نظامی، بازدارندگی متقابل و تهدیدات دولت‌محور - فراتر رفته است. با گسترش تهدیدات فراملی نظیر تروریسم، افراط‌گرایی، قاچاق، مهاجرت غیرقانونی و بی‌ثباتی سیاسی درون کشورها، تمرکز تحلیل‌گران امنیتی به سطح میانی تحلیل، یعنی امنیت منطقه‌ای، معطوف شده است. در این سطح، تهدیدات امنیتی در بستر مناطق جغرافیایی خاص شکل می‌گیرند و واکنش به آن‌ها، بازیگران منطقه را به سوی همکاری، رقابت یا موازنه‌سازی امنیتی سوق می‌دهد.

در این میان، نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای که نخستین بار توسط "باری بوزان و اولی ویور" مطرح شد، یکی از مهم‌ترین چارچوب‌های نظری برای فهم پویایی‌های امنیتی در مناطق بحران‌خیز به شمار می‌رود. این نظریه بر این فرض استوار است که کشورهایی که در یک منطقه جغرافیایی خاص قرار دارند، به دلیل مواجهه با تهدیدات مشترک یا مکمل، وارد تعاملات امنیتی متقابل و پایدار می‌شوند. به بیان دیگر، آن‌ها خواه‌ناخواه در یک «مجموعه امنیتی» گرفتار می‌شوند که بر درک تهدید، تصمیم‌گیری و راهبردهای امنیتی آنان تأثیر مستقیم دارد (Buzan & Waever, 2003).

در چنین چارچوبی، تحولات نظام بین‌الملل و افزایش ریسک‌های چندسطحی، بر پویایی این مجموعه‌های امنیتی تأثیر می‌گذارند. در واقع، گذار ژئوپلیتیکی کنونی، ظهور بازیگران غیردولتی، و پیش‌بینی ناپذیری رفتار قدرت‌ها موجب شده است که دولت‌ها برای حفظ امنیت و ثبات منطقه‌ای، ناگزیر به تنوع‌بخشی در سبب سیاست خارجی و اتخاذ رویکردهای احتیاط‌آمیز شوند. (دهشیری ۱۴۰۳: ۲۲)

این شرایط جدید بین‌المللی، ضرورت بازتعریف مناسبات و سیاست‌های امنیتی و منطقه‌ای را دوچندان کرده است؛ امری که دقیقاً با منطق نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای هم‌راستا است، زیرا نشان می‌دهد که امنیت هر دولت بیش از هر زمان دیگر، در پیوند با ساختار امنیتی پیرامون آن معنا می‌یابد.

نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای همچنین تأکید دارد که ثبات بلندمدت مناطق زمانی تضمین می‌شود که قدرت‌های اصلی منطقه‌ای بتوانند بدون مداخله بازیگران فرامنطقه‌ای، تهدیدات را مدیریت کنند. این اصل برای جمهوری خلق چین اهمیت دوچندانی دارد، زیرا پکن همواره از حضور نظامی غرب در پیرامون خود نگران بوده است. از این‌رو، گسترش روابط با

^۱. Regional Security Complexes

طالبان، مشارکت فعال در سازمان همکاری شانگهای، و ایفای نقش میانجی در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای را می‌توان بخشی از راهبرد چین برای تحقق «مدیریت بومی امنیت» و کاهش وابستگی به سازوکارهای غربی دانست.

با این حال، این نظریه از انتقادات نیز مصون نمانده‌اند. برخی اندیشمندان از جمله آمیتاوا آچاریا^۱ (۲۰۱۱) معتقدند که نظریه بوزان و ویور نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای همچون ایالات متحده، ناتو یا حتی سازمان‌های بین‌المللی را در شکل‌گیری، تشدید یا مدیریت بحران‌های امنیتی منطقه‌ای نادیده می‌گیرد. به‌ویژه در مورد افغانستان، نمی‌توان تأثیر مداخله نظامی آمریکا، سقوط طالبان، بحران ساختاری دولت و خروج شتابزده نیروهای خارجی را در ایجاد تهدیدات جدید نادیده گرفت. افزون بر این، نظریه یادشده نسبت به عوامل داخلی مانند ضعف نهادهای حکمرانی، فساد اداری و شکاف‌های قومی بی‌توجه است، در حالی که این متغیرها نقشی تعیین‌کننده در بازتولید ناامنی دارند.

با وجود این کاستی‌ها، نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای همچنان یکی از کارآمدترین ابزارهای تحلیلی برای تبیین رفتار قدرت‌های منطقه‌ای، به‌ویژه چین، در محیط‌های ناپایدار است. در دوره پس از جنگ ۱۲ روزه که نظم امنیتی جدیدی در منطقه در حال شکل‌گیری است، این نظریه می‌تواند در توضیح گذار چین از سیاست «همکاری محتاطانه» به «حمایت فعال» بسیار روشنگر باشد؛ چرا که منطق درونی آن با واقعیت‌های کنش امنیتی چین در قبال افغانستان و محیط پیرامونی‌اش هم‌خوانی کامل دارد.

۲- سیاست خارجی چین در افغانستان تا پیش از جنگ ۱۲ روزه

طی سال‌های اخیر، چین به‌دفعات سیاست همسایگی خود را بازتنظیم کرده و اقدامات جدیدی را در نتیجه هر تحول اتخاذ کرده است. برآیند دوره‌های مختلف آن است که سیاست همسایگی چین، مظهر عینی انعطاف‌پذیری در سیاست خارجی این کشور در حال صعود بوده که تحت‌تأثیر منافع و نفوذ ملی چین در چارچوب توسعه همسایگی قرار داشت. (قربانی، ۱۴۰۰: ۳-۸۲)

در همین راستا، سیاست خارجی چین در قبال افغانستان در فاصله زمانی بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۵ عمدتاً مبتنی بر اصل عدم مداخله، دیپلماسی محتاطانه و تمرکز بر ثبات منطقه‌ای با رویکرد حفظ منافع اقتصادی بود. پس از حمله ایالات متحده به افغانستان و سقوط

^۱. Amitav Acharya

طالبان در سال ۲۰۰۱، چین با پذیرش نظم جدید سیاسی، در عمل روابطی روبه‌رشد اما محدود با دولت‌های پسا طالبان برقرار کرد. پکن تلاش داشت بدون ایفای نقش مستقیم در فرایند ملت‌سازی افغانستان، از فرصت‌های اقتصادی بهره‌برداری کند و هم‌زمان تهدیدات احتمالی علیه امنیت داخلی خود، به‌ویژه در منطقه سین‌کیانگ، را مهار نماید.

یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های چین، حضور و فعالیت گروه‌های جهادی افراطی در خاک افغانستان بود که احتمال پیوند آن‌ها با جنبش‌های افراط‌گرای ایغوری در سین‌کیانگ وجود داشت. از این رو، همکاری اطلاعاتی با دولت افغانستان، حمایت ضمنی از مأموریت ناتو و تعامل با کشورهای منطقه، بخشی از راهبرد امنیتی غیرمستقیم چین محسوب می‌شد.

در حوزه اقتصادی، چین تلاش کرد با اجرای پروژه‌هایی نظیر بهره‌برداری از معدن مس عینک و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های حمل‌ونقل، پیوند افغانستان با طرح یک پهنه، یک راه را تسهیل کند. با این حال، فساد ساختاری، ناامنی گسترده و بی‌ثباتی سیاسی در افغانستان، مانع از تحقق کامل این اهداف شد. چین همواره از ورود مستقیم به عرصه‌های نظامی و امنیتی خودداری می‌کرد و تعامل با بازیگران داخلی افغانستان را در سطحی محدود نگه می‌داشت.

در این دوره، چین همچنین روابطی غیررسمی اما هدفمند با طالبان برقرار کرد. این تماس‌ها که در ابتدا محرمانه بودند، به تدریج جنبه علنی‌تری به خود گرفتند. به‌ویژه در جریان مذاکرات صلح دوحه و پس از خروج آمریکا در سال ۲۰۲۱. با این وجود، پکن همچنان از واگذاری مشروعیت سیاسی رسمی به طالبان با تردید نگریسته و رویکردی محتاطانه در قبال آینده افغانستان داشت.

در نهایت، سیاست خارجی چین تا پیش از جنگ ۱۲ روزه، بر محور «همکاری بدون تعهد» استوار بود؛ راهبردی که ضمن حفظ روابط اقتصادی و امنیتی سطح پایین، از ورود به بحران‌های ساختاری افغانستان پرهیز می‌کرد. با این حال، تحولات ناشی از جنگ ۱۲ روزه و بازتعریف توازن قوا در منطقه، این سیاست را وارد مرحله‌ای جدید کرد.

۲-۱ رقابت ژئوپلیتیکی چین با قدرت‌های منطقه‌ای

یکی از مؤلفه‌های اصلی راهبرد چین در افغانستان، تلاش برای مهار نفوذ رقبای منطقه‌ای بوده است. چین در رقابت با هند، روسیه و تا حدی ایران، به دنبال تثبیت موقعیت راهبردی خود در آسیای مرکزی و جنوب آسیا است. هند که همواره نگران نفوذ چین در افغانستان بوده، سعی کرده است با حمایت از پروژه‌های زیربنایی و آموزش نیروهای افغان، نقشی در تحولات

افغانستان ایفا کند. در مقابل، چین با گسترش پروژه کریدور اقتصادی چین و پاکستان^۱ و اتصال آن به افغانستان، تلاش کرده تا دست بالاتر را در رقابت اقتصادی داشته باشد. روسیه نیز هرچند رابطه چندان خوبی با طالبان نداشته، اما از طریق پیمان امنیت جمعی و نفوذ در کشورهای آسیای مرکزی، سعی در کنترل تحولات افغانستان دارد. از منظر چین، هماهنگی یا رقابت پنهان با روسیه در موضوع افغانستان، بخشی از بازی پیچیده منطقه ای است. ایران نیز با نگاهی نگران به نفوذ چین و روابطش با طالبان، تلاش می کند تعاملات اقتصادی و فرهنگی خود را در افغانستان حفظ کند. در این میان، ترکیه نیز از طریق نفوذ فرهنگی و نهادهای دینی، بر اساس قدرت نرم ایفای نقش می کند. چین با درک این معادله پیچیده، سعی دارد با ابزارهای ترکیبی اقتصادی - امنیتی، موقعیت ژئوپلیتیکی خود را در منطقه تثبیت نماید (Rolland, 2021).

در این رقابت پیچیده، چین تلاش می کند نه تنها به تقابل مستقیم با هیچ یک از رقبای منطقه ای خود کشیده شود، بلکه با اتخاذ رویکردی مبتنی بر «توازن هوشمند»^۲، موقعیت خود را در میان بازیگران متکثر منطقه ای حفظ و تثبیت کند. پکن به خوبی آگاه است که موازنه در افغانستان صرفاً یک بازی دو جانبه محسوب نمی شود. بلکه عرصه ای از منافع متقاطع و در مواردی متعارض میان قدرت هایی چون روسیه، ایران، هند و حتی ترکیه است. به همین دلیل، چین در کنار تعمیق روابط با طالبان، هم زمان به گفت و گو با ایران درباره امنیت مرزها، به رایزنی با روسیه در قالب سازمان همکاری شانگهای و به رقابت با هند در حوزه پروژه های زیرساختی می پردازد. این رویکرد چندسطحی، به چین اجازه می دهد بدون درگیر شدن در ائتلاف های سخت، از فرصت های اقتصادی بهره گیرد، تهدیدات امنیتی را مهار کند و با اعمال «نفوذ نرم افزارانه»، نقش خود را در نظم نوظهور منطقه ای تقویت نماید.

۲-۲ رقابت ژئوپلیتیکی چین با آمریکا پیش از جنگ ۱۲ روزه

ایالات متحده آمریکا، به عنوان قدرت فرامنطقه ای مسلط، از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ توانست به تدریج نقش تعیین کننده ای در نظم امنیتی منطقه ایفا کند. در توضیح بیشتر باید گفت از منظر رقابت های کلان قدرت های بزرگ، ارتباطات و تعاملات نهادینه شده بین چین و ایالات متحده تأثیر اساسی در جهت و شکل گیری نظم منطقه ای و معماری امنیتی در آسیا داشته و از نظر عینی رقابت مشخصی بین دو کشور در راستای نفوذ منطقه ای وجود داشته است. (قربانی، ۱۴۰۰: ۲-۸۱)

1. CPEC

2. Smart Balancing

در همین راستا، اشغال افغانستان به بهانه مبارزه با تروریسم، اگرچه باهدف مهار تهدیدات القاعده و طالبان آغاز شد، اما در عمل، زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی «هژمونی امنیتی غربی» در منطقه شد؛ وضعیتی که برای چین، تهدیدی بالقوه نسبت به نفوذ ژئوپلیتیکی و منافع درازمدت اقتصادی‌اش محسوب می‌شد. پکن همواره نسبت به حضور پایگاه‌های نظامی آمریکا در مرزهای غربی خود، از جمله در افغانستان، ابراز نگرانی کرده و آن را ابزار کنترل و موازنه علیه صعود قدرت چین تلقی کرده است.

با خروج شتاب‌زده آمریکا از افغانستان در اوت ۲۰۲۱، یک خلأ امنیتی ژئوپلیتیکی در منطقه ایجاد شد. این خروج، دو پیام متفاوت برای چین به همراه داشت. اول آنکه فرصت ژئواستراتژیک برای چین تلقی می‌شد. در واقع نبود رقیب مستقیم نظامی در افغانستان، فضای برای پیشروی دیپلماتیک و اقتصادی چین فراهم کرد و پکن فرصت یافت تا با گروه طالبان وارد گفت‌وگو شود و پیشنهادهایی برای همکاری امنیتی و توسعه‌ای ارائه دهد.

دوم تهدیدات ناشی از بی‌ثباتی پس از خروج آمریکا را به دنبال داشت. در توضیح باید گفت ضعف ساختار دولت، تشدید افراط‌گرایی و گسترش گروه‌های تروریستی مانند داعش - خراسان، تهدیدات مستقیمی برای امنیت مرزهای غربی چین به‌ویژه منطقه سین‌کیانگ ایجاد کرد. این در حالی است که چین به‌خوبی آگاه است که فقدان مدیریت مؤثر بین‌المللی بر افغانستان، می‌تواند به بحران‌های امنیتی چندوجهی بینجامد.

در ادامه از سال ۲۰۲۲ به بعد، شواهدی از احیای نسبی نقش آمریکا در افغانستان با پوشش «مبارزه با تروریسم» یا فعالیت‌های اطلاعاتی-نظارتی مشاهده شده است. آمریکا اگرچه به‌طور رسمی طالبان را به رسمیت نمی‌شناسد، اما به‌واسطه بازیگران غیردولتی، سازمان‌های بین‌المللی و حتی برخی کانال‌های پنهان، تلاش می‌کند نفوذ خود را در تحولات افغانستان حفظ کند. این روند، از منظر چین، می‌تواند مقدمه‌ای برای بازگشت ژئوپلیتیکی آمریکا به منطقه باشد.

افزون بر این باید گفت حضور آمریکا در آسیای جنوبی و شراکت راهبردی آن با هند نیز به‌عنوان عامل مضاعفی در معادلات چین عمل می‌کند. از دید پکن، اتحاد ژئواستراتژیک دهلی-واشنگتن، تهدیدی ساختاری برای نفوذ چین در افغانستان و آسیای مرکزی محسوب می‌شود. در این راستا، چین تلاش کرده است از طریق گسترش طرح‌های زیرساختی مانند «یک پهنه، یک راه»، اتصال افغانستان به پروژه کریدور چین - پاکستان، و نزدیکی به بازیگرانی چون ایران و پاکستان، تعادل جدیدی در برابر محور آمریکا-هند برقرار سازد.

در مجموع، رفتار و حضور مستقیم یا غیرمستقیم آمریکا، همچنان یکی از عوامل تعیین کننده در راهبرد منطقه‌ای چین در قبال افغانستان باقی خواهد ماند. چین اگرچه از کاهش حضور نظامی آمریکا استقبال کرده، اما همواره نگران بازگشت تدریجی واشنگتن در قالب‌های نوین و پیچیده‌تر است. این نگرانی، یکی از محرک‌های کلیدی در گذار چین از رویکرد «همکاری محتاطانه» به «مشارکت فعال امنیتی-اقتصادی» در افغانستان است.

۳- پیامدهای جنگ ۱۲ روزه بر محیط امنیتی منطقه‌ای و راهبرد چین

جنگ ۱۲ روزه میان ایران - رژیم صهیونیستی در ژوئن ۲۰۲۵ به عنوان یکی از نقاط عطف در تحولات امنیتی غرب آسیا و آسیای مرکزی شناخته می‌شود. این درگیری که با حملات موشکی سنگین، استفاده از پهپادهای پیشرفته و تهدید به درگیری‌های فراگیرتر همراه بود، موجب گسترش فضای ناامنی در سراسر منطقه شد. اگرچه میدان اصلی درگیری در حوزه جغرافیایی ایران و فلسطین اشغالی قرار داشت، اما پیامدهای آن به سرعت کشورهای هم‌جوار از جمله افغانستان را نیز تحت تأثیر قرار داد.

از منظر چین، جنگ ۱۲ روزه نشانه‌ای از ورود خاورمیانه به مرحله‌ای جدید از تنش‌های چندلایه است. مرحله‌ای که با کاهش حضور آمریکا در منطقه، خلأ قدرت، فعال شدن بازیگران غیردولتی و افزایش تهدیدات تروریستی همراه شد. در این شرایط، امنیت مرزهای غربی چین، به‌ویژه در مناطق ترک‌تبار و مسلمان‌نشین، بار دیگر در معرض تهدید قرار گرفت.

افزون بر این، چین که پیش از جنگ ۱۲ روزه نگران ادامه بی‌ثباتی در افغانستان بود، در شرایط پساجنگ با چالش روزافزون تقویت مجدد گروه‌های افراطی مانند داعش-خراسان و همچنین قاچاق اسلحه و مواد مخدر روبه‌رو است. در واقع پکن دریافتی که بی‌حرکی دیپلماتیک در برابر تحولات شتاب‌زده منطقه‌ای می‌تواند به انزوای راهبردی آن در محیط پیرامونی‌اش بینجامد. بنابراین، جنگ ۱۲ روزه به‌مثابه یک نقطه چرخش در ادراکات امنیتی پکن نسبت به منطقه عمل کرده است.

مجموع عوامل بالا مقامات چینی را به این نتیجه سوق داده که سیاست «همکاری محتاطانه» دیگر نمی‌تواند ضامن منافع ژئواستراتژیک و ژئو اقتصادی کشورشان در افغانستان باشد. به همین دلیل، پس از پایان جنگ، چین گام‌هایی عملی در جهت تقویت روابط سیاسی، امنیتی و اقتصادی با حکومت طالبان برداشته است. افزایش دیدارهای دیپلماتیک، پیشنهاد عضویت طالبان در

طرح‌های منطقه‌ای چون سازمان همکاری شانگهای و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم در حوزه انرژی و معدن، نشانه‌هایی از این تغییر جهت در سیاست خارجی چین به شمار می‌آیند.

۱-۳ تحول در راهبرد چین پس از جنگ: از همکاری محتاطانه تا حمایت فعال

الف) بعد امنیتی: تثبیت مرزها و مدیریت تهدید افراط‌گرایی

یکی از نخستین حوزه‌هایی که چین پس از جنگ ۱۲ روزه در آن بازنگری جدی کرد، حوزه امنیتی بود. با توجه به هم‌مرزی افغانستان با منطقه حساس سین‌کیانگ، پکن نگران بازگشت موج جدیدی از افراط‌گرایی اسلامی به خاک خود بود. در همین راستا، همکاری‌های امنیتی میان چین و طالبان افزایش یافت؛ از جمله برگزاری نشست‌های مشترک برای مقابله با فعالیت گروه‌هایی مانند داعش - خراسان و شبکه ترکستان شرقی. چین همچنین پیشنهاد آموزش نیروهای امنیتی طالبان و اعزام مشاوران فنی برای پایش مرزهای شمال شرقی افغانستان را مطرح کرد. این تغییرات نشانگر عبور پکن از سیاست بی‌طرفی منفعلانه به مشارکت هدفمند امنیتی بود.

ب) بعد اقتصادی: بازتعریف پیوند افغانستان با طرح یک پهنه، یک راه

پیش از جنگ، پروژه‌های اقتصادی چین در افغانستان عمدتاً به دلیل ناامنی و بی‌ثباتی متوقف یا تعلیق شده بودند. اما پس از جنگ، چین با نگاهی جدید به افغانستان به عنوان یک حلقه مهم در مسیر زمینی یک پهنه، یک راه نگرست. در این راستا، مذاکرات جدیدی برای فعال‌سازی پروژه‌های معدنی، ساخت راه‌آهن، و اتصال افغانستان به کریدور اقتصادی چین-پاکستان^۱ صورت گرفت. همچنین توافق‌نامه‌های اولیه در زمینه صادرات مواد معدنی به چین و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های انرژی مورد مذاکره قرار گرفت. این تحرکات نشانگر آن بود که پکن آماده است تا با ریسک‌پذیری بیشتر، سرمایه‌گذاری در افغانستان را از سر گیرد و نقش فعالی در بازسازی اقتصادی آن ایفا کند.

ج) بعد دیپلماتیک: اعطای مشروعیت نسبی به طالبان و بازتعریف تعاملات منطقه‌ای

در حوزه دیپلماسی، چین گام‌هایی محتاطانه اما معنادار در جهت مشروعیت بخشی به حکومت طالبان برداشت. اگرچه پکن هنوز به طور رسمی طالبان را به عنوان حکومت مشروع

^۱. CPEC

افغانستان به رسمیت نشناخته، اما با میزبانی از هیئت‌های عالی‌رتبه طالبان، برگزاری نشست‌های منطقه‌ای با حضور این گروه و دفاع از مشارکت آنان در مجامع بین‌المللی، به شکل ضمنی جایگاه آنان را تقویت کرده است. چین همچنین تلاش کرده است تا با ایفای نقش میانجی میان طالبان و کشورهای همسایه مانند ایران، پاکستان و آسیای مرکزی، از موقعیت خود به‌عنوان یک قدرت ثبات ساز در منطقه بهره‌برداری کند.

۲-۳ تحلیل آینده پژوهانه دکترین امنیت ملی چین در افغانستان

دکترین امنیت ملی جمهوری خلق چین در دهه‌های گذشته تحولات مهمی داشته است. در دوره‌ای که سیاست خارجی چین بر پایه اصل «عدم مداخله» و پرهیز از درگیری در منازعات بین‌المللی بنا شده بود، پکن تلاش می‌کرد با تمرکز بر رشد اقتصادی و توسعه داخلی، از مخاطرات ژئوپلیتیکی دوری کند. اما در سال‌های اخیر و با تشدید تهدیدات فرامرزی، رقابت‌های ژئوپلیتیکی و آسیب‌پذیری مرزهای غربی، این رویکرد به تدریج جای خود را به دکترین امنیتی فعال‌تری داد که در متون سیاست‌گذاری چینی از آن با عنوان امنیت پیرامونی فعال^۱ یاد می‌شود.

بر اساس سند دفاع ملی چین در عصر نوین^۲ (2019)، پکن درصدد آن است که امنیت مناطق مرزی، به‌ویژه مرزهای غربی متصل به آسیای مرکزی، پاکستان، و افغانستان را بخشی از منافع حیاتی چین محسوب کند. این موضوع در مورد افغانستان از آن جهت اهمیت می‌یابد که این کشور به‌ویژه پس از خروج آمریکا در سال ۲۰۲۱، در ادبیات راهبردی چین به‌عنوان یک کشور شکننده و خطرناک شناخته شده است. چراکه افغانستان کشوری است که فقدان ساختار حاکمیتی مؤثر در آن می‌تواند به کانون افراط‌گرایی، قاچاق، مهاجرت غیرقانونی، و نهایتاً نفوذ ژئوپلیتیکی رقبا تبدیل شود.

در این چارچوب، منطقه سین‌کیانگ^۳ که هم‌جوار با افغانستان است، به دلیل جمعیت مسلمان ترک‌تبار، حساسیت بالایی برای پکن دارد. دولت چین نگران آن است که بی‌ثباتی در افغانستان، گروه‌هایی مانند «جنبش اسلامی ترکستان شرقی» را تقویت کرده و زمینه گسترش رادیکالیسم و جدایی‌طلبی در سین‌کیانگ را فراهم سازد. به همین دلیل، افغانستان نه فقط یک تهدید بیرونی، بلکه یک محرک تهدیدات داخلی نیز در ادراکات امنیتی چین است.

1. Active Peripheral Security

2. White Paper on China's National Defense in the New Era

3. Xinjiang

علاوه بر این، چین در دکترین جدید امنیتی خود افغانستان را در چارچوب ژئوپلیتیک پیرامونی می‌بیند؛ منطقه‌ای که اگر توسط قدرت‌های رقیب مانند ایالات متحده یا هند اشغال یا تحت نفوذ قرار گیرد، می‌تواند به «نقطه فشار راهبردی» علیه چین بدل شود. در این نگرش، حتی اگر افغانستان از نظر اقتصادی برای چین ارزش محدودی داشته باشد، حفظ ثبات نسبی آن و جلوگیری از حضور دشمنان راهبردی در آن، از ارزش امنیتی بسیار بالایی برخوردار است. به موازات این دسته از تحلیل‌ها، بسیاری از اندیشکده‌ها و مؤسسات تحقیقاتی معتبر جهانی؛ مانند مؤسسه کارنگی برای صلح بین‌المللی^۱ و نهاد بروکینگز^۲ نیز تأکید می‌کنند که چین از اوایل دهه ۲۰۲۰ به تدریج به سمت رویکرد چندسطحی در سیاست امنیت ملی حرکت کرده است. در این رویکرد، ابزارهای سنتی نظامی تنها بخشی از راهبرد چین هستند. در حالی که ابزارهای مکمل - نظیر سرمایه‌گذاری اقتصادی (در چارچوب طرح یک پهنه، یک راه)، مشارکت در سازوکارهای چندجانبه مانند سازمان همکاری شانگهای، دیپلماسی فرهنگی و ظرفیت‌سازی در کشورهای همسایه - در خدمت مهار تهدیدات امنیتی و ساخت «حلقه ثبات پیرامونی» قرار می‌گیرند. (Cheng, 2020)

در این چارچوب، افغانستان برای چین به یکی از کانون‌های مهم در راهبردی امنیتی - اقتصادی بدل شده است که هرگونه تحول در ساختار حکمرانی طالبان، درجه مشروعیت بین‌المللی آن، یا احتمال بازگشت بازیگران فرامنطقه‌ای به صحنه افغانستان (نظیر آمریکا یا ناتو)، می‌تواند مستقیماً بر دکترین امنیت ملی چین تأثیر گذاشته و موجب بازتنظیم راهبردی در روابط پکن با کابل شود.

۴- سناریوهای آینده پژوهانه سیاست چین در افغانستان در بازه ۲-۵ ساله

باتوجه به ماهیت پیچیده، ناپایدار و چندلایه محیط امنیتی افغانستان و منافع ژئوپلیتیکی و ژئو اقتصادی گسترده جمهوری خلق چین در منطقه، تحلیل آینده سیاست خارجی چین در قبال افغانستان نیازمند رویکردی آینده‌نگرانه و مبتنی بر سناریو است. در این چارچوب، شناسایی و ترکیب پیشران‌های کلیدی می‌تواند به تولید سناریوهای محتمل کمک کند و گزینه‌های راهبردی را برای سیاست‌گذاران شفاف‌تر سازد.

1. Carnegie Endowment for International Peace

2. Brookings Institution

در همین راستا یکی از روش‌های شناخته‌شده در مطالعات آینده‌پژوهانه، به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی، استفاده از ماتریس سناریویی^۱ است. این روش، بر پایه ترکیب دو پیشران کلیدی شکل می‌گیرد و پیشران‌هایی که دارای بیشترین درجه عدم قطعیت و بیشترین تأثیرگذاری در موضوع مورد مطالعه هستند بر اساس اولویت شناسایی و در قالب ماتریس سناریوها بررسی می‌شوند. هدف از ایجاد ماتریس، تولید سناریوهایی متمایز، منسجم و متقارن است که بتوانند طیفی از آینده‌های محتمل را پوشش دهند و به سیاست‌گذاران امکان آمادگی و تطبیق‌پذیری در برابر تحولات آینده را بدهند. (رحیم‌نیا و همکار، ۱۳۹۹: ۹-۷)

۴-۱ تعیین پیشران‌های اصلی:

بر اساس تحلیل منابع، دریافت و دسته‌بندی نظرات خبرگان و گزارش‌های اندیشکده‌های بین‌المللی، می‌توان دو پیشران اصلی را در شکل‌دهی به آینده روابط چین-افغانستان شناسایی کرد:

۴-۱-۱ پیشران اول: وضعیت ثبات داخلی در افغانستان (با تمرکز بر بقای حکومت طالبان): ثبات داخلی افغانستان، به‌ویژه پس از بازگشت طالبان به قدرت، یکی از متغیرهای کلیدی در شکل‌دهی به آینده تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی با این کشور، به شمار می‌رود. این پیشران، در قلب سناریونویسی راهبردی قرار دارد، زیرا هرگونه تحول در وضعیت داخلی افغانستان - اعم از فروپاشی نظم طالبان، شکل‌گیری اپوزیسیون فعال، یا گذار به حکمرانی باثبات‌تر - می‌تواند جهت‌گیری سیاست خارجی کشورهایی مانند چین را به طور اساسی تحت‌تأثیر قرار دهد. ثبات حکومت طالبان تابعی از چند متغیر درونی و بیرونی است که به‌صورت هم‌افزا بر بقای آن اثر می‌گذارند. مهم‌ترین عوامل داخلی عبارت‌اند از:

الف) انسجام درونی طالبان: در واقع یکی از شروط اصلی بقای طالبان، حفظ انسجام و یکپارچگی در درون این گروه است. در حال حاضر، شکاف‌هایی میان شاخه‌های مختلف طالبان - به‌ویژه میان جناح قندهار و جناح‌های محلی در شمال و شرق افغانستان - وجود دارد. شدت یافتن این اختلافات می‌تواند منجر به انشعاب، ظهور جنگ‌سالاران جدید و تضعیف توان حکمرانی مرکزی شود.

^۱. Scenario Matrix

ب) **مشروعیت اجتماعی و پذیرش مردمی:** با وجود ادعای طالبان در خصوص مشروعیت دینی، نبود انتخابات، حذف زنان از فضاها، عمومی، و سرکوب اقلیت‌های قومی و مذهبی، مشروعیت اجتماعی آن زیر سؤال بوده است. هر چه دامنه نارضایتی عمومی و اعتراضات مدنی افزایش یابد، امکان شکل‌گیری جبهه‌های مقاومت، اپوزیسیون مسلحانه یا شورش‌های محلی بیشتر خواهد شد.

پ) **وضعیت اقتصادی کشور:** اقتصاد افغانستان به شدت به کمک‌های بین‌المللی و تجارت غیررسمی وابسته است. در سال‌های اخیر، با قطع کمک‌های غربی و محدودیت در دسترسی به دارایی‌های خارجی، بحران اقتصادی شدیدی پدید آمده است. بیکاری، فقر گسترده و تورم، می‌تواند پایگاه مردمی طالبان را متزلزل کند.

ت) **توانایی در حکمرانی و ارائه خدمات عمومی:** حکومت طالبان تاکنون در ایجاد ساختارهای اداری مؤثر، نظام قضایی قابل قبول و زیرساخت‌های خدماتی موفق نبوده است. ضعف در ارائه آموزش، سلامت، امنیت داخلی و حقوق مالکیت، مشروعیت عملکردی این گروه را تضعیف می‌کند. این ضعف می‌تواند منجر به بازگشت بی‌نظمی و ظهور گروه‌های رقیب شود.

ث) **کنترل بر مناطق پیرامونی و اقوام غیر پشتون:** تسلط طالبان بر مناطق هزاره‌نشین، تاجیک‌نشین یا ازبک‌نشین شکننده بوده و گاه با مقاومت محلی یا نافرمانی‌های مدنی مواجه شده است. در صورتی که این مناطق به کانون‌های اعتراض و شورش بدل شوند، انسجام سرزمینی افغانستان به خطر خواهد افتاد. تداوم این وضعیت، امکان تبدیل افغانستان به دولت شکست‌خورده را افزایش می‌دهد.

ج) **میزان تعامل طالبان با جامعه بین‌المللی:** سطح شناسایی بین‌المللی طالبان و گشایش اقتصادی ناشی از آن نیز یک عامل مهم است. عدم پذیرش جهانی، ادامه تحریم‌ها و انزوای بین‌المللی، توان حکمرانی طالبان را در میان مدت فرسوده خواهد کرد. در مقابل، اگر طالبان موفق به کسب مشروعیت بین‌المللی نسبی شود، ممکن است دسترسی به منابع مالی و فنی نیز به بهبود شرایط کمک کند.

در مجموع، پیشران «ثبات داخلی افغانستان» به عنوان محور اول تحلیل‌های آینده‌پژوهانه، وضعیت کلی امنیت و تعاملات ژئوپلیتیکی منطقه را تعیین می‌کند. برای کشورهایمانند چین که به دنبال ثبات پیرامونی و مهار تهدیدات افراط‌گرایانه هستند، تغییرات در این پیشران، مبنای اصلی تنظیم دکترین امنیتی و اقتصادی محسوب می‌شود.

این پیشران یک بردار دوقطبی دارد.

۱- ثبات نسبی حکومت طالبان و تثبیت نظم سیاسی داخلی

۲- فروپاشی نظم طالبان و ورود بازیگران رقیب یا تشدید بی‌ثباتی

۲-۱-۴ پیشران دوم: سطح مداخله و راهبرد ایالات متحده در افغانستان

این پیشران از سیاست‌های کلان واشنگتن نسبت به منطقه، میزان تمایل به رقابت ژئوپلیتیکی با چین، حضور اطلاعاتی-نظامی و نحوه تعامل با بازیگران منطقه‌ای (نظیر هند و پاکستان) تأثیر می‌پذیرد. این پیشران نیز شامل دو قطب است:

۱- بازگشت فعالانه و مداخله‌گرایانه آمریکا در افغانستان (با پوشش ضدتروریسم، ناتو، یا متحدان)

۲- سیاست غیرمداخله‌گرایانه و محتاطانه آمریکا (تمرکز بر مهار از راه دور و کنترل هزینه)

در توضیح بیشتر باید گفت پیشران دوم بازتاب‌دهنده رویکرد ایالات متحده نسبت به افغانستان، رقابت ژئوپلیتیکی آن با چین و سطح تمایل به مداخله مستقیم در تحولات امنیتی-سیاسی منطقه است. این متغیر تحت تأثیر پارامترهایی همچون اولویت سیاست خارجی واشنگتن، تهدیدات فرامرزی تروریستی، ملاحظات مرتبط با ناتو و فشارهای داخلی سیاسی است.

۲-۲ ساخت ماتریس سناریویی راهبرد چین در افغانستان

در زمینه سیاست خارجی چین در افغانستان، چهار سناریوی محتمل بر اساس دو پیشران زیر قابل بررسی هستند.

الف- وضعیت ثبات داخلی در افغانستان (از ثبات نسبی حکومت طالبان تا فروپاشی یا بی‌ثباتی سیاسی) محور عمودی (ثبات داخلی افغانستان): این محور متکی به ارزیابی عملکرد طالبان در حوزه‌های حکمرانی، انسجام سیاسی، مشروعیت اجتماعی و کنترل سرزمینی است. پایداری طالبان به معنای حدی از نظم داخلی است که بستر را برای تعامل اقتصادی یا امنیتی چین فراهم می‌کند؛ درحالی‌که فروپاشی آن، باعث پیچیده‌شدن معادلات برای تمامی بازیگران خارجی خواهد شد.

ب- سطح مداخله ایالات متحده در افغانستان (از کنشگری فعالانه و مستقیم تا کناره‌گیری نسبی و سیاست مهار از راه دور)

محور افقی (راهبرد آمریکا): این محور مشخص می‌کند که تا چه اندازه ایالات متحده مایل است در افغانستان مجدداً مداخله مستقیم داشته باشد. در یک سر طیف، شاهد بازگشت اطلاعاتی- نظامی، عملیات ضدتروریسم و یا حمایت از نیروهای اپوزیسیون است. در سر دیگر طیف، آمریکا صرفاً به مدیریت تهدیدات از راه دور یا واگذاری امور به متحدان منطقه‌ای بسنده می‌کند.

به عبارت دیگر ترکیب این دو پیشران، ماتریسی دویبعدی به وجود می‌آورد که چهار حالت اصلی (سناریو) را در چهار ربع آن تعریف می‌کند. این ماتریس نه تنها ابزار تجسمی برای تحلیل آینده است، بلکه اثرات متقابل و متقارن تحولات داخلی و خارجی بر افغانستان و منافع چین را نشان می‌دهد.

ماتریس سناریوهای راهبرد چین در افغانستان پس از جنگ ۱۲ روزه

سیاست محتاطانه آمریکا	بازگشت فعالانه آمریکا	
فرصت‌گرایی چین در یک افغانستان با ثبات	رقبت کنترل شده چین و آمریکا در افغانستان	ثبات حکومت طالبان
مداخله چین در خلا قدرت امنیتی	بحران ژئوپلیتیکی و ورود چندقدرتی افغانستان	فروپاشی حکومت طالبان

۱-۲-۴ سناریوی اول: تثبیت طالبان و همگرایی با چین

این سناریو بر اساس پیشران اول یعنی موفقیت طالبان برای تثبیت موقعیت و استقرار فراگیر حاکمیت در افغانستان تکیه دارد. به گونه‌ای که دولت طالبان موفق می‌شوند ساختار حکمرانی نسبتاً باثباتی ایجاد کرده و مشروعیت منطقه‌ای و نسبی بین‌المللی به دست آورند. چین نیز از این وضعیت برای تعمیق روابط خود استفاده کرده و پروژه‌های زیرساختی و سرمایه‌گذاری در قالب طرح «یک پهنه، یک راه» را با جدیت پیگیری می‌کند. در این حالت، افغانستان به عنوان پل ارتباطی اقتصادی و امنیتی چین با آسیای مرکزی نقش آفرین می‌شود و چین به یکی از شرکای اصلی بازسازی افغانستان بدل می‌گردد.

از سوی دیگر، با انجام برخی اصلاحات نرم‌افزاری یا تاکتیکی در سیاست‌های اجتماعی و بین‌المللی، طالبان موفق به کسب سطحی از مشروعیت منطقه‌ای و حتی شناسایی نسبی بین‌المللی

خواهند شد. پذیرش محدود از سوی برخی کشورهای منطقه‌ای مانند چین، روسیه، ایران و حتی برخی نهادهای بین‌المللی، به خروج تدریجی افغانستان از انزوای کامل کمک می‌کند. در چنین شرایطی، جمهوری خلق چین این ثبات نسبی را فرصت راهبردی تلقی می‌کند و با شتاب بیشتری وارد عرصه سرمایه‌گذاری در افغانستان می‌شود. در چارچوب طرح «یک پهنه، یک راه»، پکن اجرای پروژه‌های زیرساختی و اتصال‌دهنده را از سر می‌گیرد؛ به‌ویژه طرح اتصال افغانستان به دالان اقتصادی چین-پاکستان^۱ از مسیر مناطق غربی پاکستان و جنوب شرقی افغانستان، اولویت می‌یابد.

در این سناریو، افغانستان به‌مثابه یک پل اقتصادی، ترانزیتی و امنیتی میان چین و آسیای مرکزی نقش آفرینی می‌کند. چین از طریق بندر گوادر، کابل، مزارشریف و سپس آسیای مرکزی، به بازارهای غربی‌تر و به شبکه توزیع اوراسیا متصل خواهد شد. از این منظر، افغانستان تبدیل به حلقه‌ای کلیدی در راهبردهای ژئواکونومیک چین می‌شود که نه‌تنها اهداف اقتصادی، بلکه اهداف امنیتی - راهبردی بلندمدت پکن را نیز تأمین می‌کند.

همگرایی چین و طالبان در این سناریو، احتمالاً فراتر از تعامل صرف اقتصادی خواهد رفت. برخی تحلیل‌گران غربی از جمله رافائلو^۲ (2023) هشدار داده‌اند که در صورت ثبات نسبی افغانستان، چین ممکن است به تدریج به استقرار مراکز اطلاعاتی، نظارتی و حتی واحدهای امنیتی محدود در این کشور اقدام کند. هدف از این اقدام، مهار تهدیدات بالقوه از سوی گروه‌هایی مانند داعش-خراسان، مدیریت افراط‌گرایی در مناطق مرزی (به‌ویژه در سین‌کیانگ)، و نظارت بر تحرکات رقبای منطقه‌ای چون هند یا حتی آمریکا خواهد بود.

از منظر نظری، این سناریو با مفروضات نظریه «مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای» نیز همخوانی دارد؛ چرا که چین به دنبال مدیریت تهدیدات امنیتی در سطح منطقه‌ای، بدون وابستگی به قدرت‌های فرامنطقه‌ای است. با استقرار نسبی طالبان و شکل‌گیری یک نظم بومی، امکان «مدیریت درون‌زا» تهدیدات فراهم می‌شود و چین می‌تواند از طریق ابزارهای اقتصادی و همکاری امنیتی محدود، در ساخت نظم منطقه‌ای اوراسیا-اسلامی نقش ساز شود.

همچنین، این سناریو مورد ترجیح طالبان نیز خواهد بود؛ چرا که آنها می‌توانند بدون پذیرش الزامات سخت‌گیرانه غربی (مانند دموکراتیزه‌سازی)، از منابع مالی، فناوری و زیرساختی چین بهره‌مند شوند و درعین حال، مانع از بازگشت بازیگران مزاحم مانند ایالات متحده گردند.

1. CPEC

2. Raffaello Pantucci

پیامدهای راهبردی این سناریو برای چین:

- تثبیت مسیر ترانزیتی جایگزین از آسیای مرکزی به خاورمیانه؛
- تقویت نقش اقتصادی در بازسازی افغانستان؛
- تقویت نفوذ ژئوپلیتیکی در رقابت با هند، آمریکا و حتی روسیه؛
- کاهش تهدیدات افراط‌گرایی از مرزهای غربی؛
- بسط مدل حکمرانی چین محور در محیط‌های شکننده.

این سناریو، در واقع مطلوب‌ترین گزینه برای چین است. زیرا بستری برای گسترش سرمایه‌گذاری، اجرای پروژه‌های راهبردی مانند اتصال افغانستان به کریدور چین - پاکستان، و اعمال نفوذ اقتصادی بلندمدت فراهم می‌کند. برخی تحلیل‌گران غربی (Pantucci, 2023) معتقدند در چنین حالتی، پکن ممکن است به تدریج به ایجاد مراکز اطلاعاتی یا حتی پایگاه‌های امنیتی محدود در خاک افغانستان بپندیشد.

۲-۲-۴ سناریوی دوم: بی‌ثباتی ساختاری و افزایش افراط‌گرایی

در چنین وضعیتی که با رشد گروه‌های افراطی همچون داعش خراسان یا سایر گروه‌های جهادی همراه است، چین را به تعمیق همکاری‌های امنیتی با طالبان سوق خواهد داد. این همکاری می‌تواند شامل تبادل اطلاعات، آموزش نیروهای مرزی، یا کمک فنی در کنترل نقاط مرزی باشد. این سناریو بر مبنای تحقق دو مؤلفه هم‌زمان شکل می‌گیرد: فروپاشی نسبی یا تضعیف شدید حکومت طالبان در پی بحران‌های داخلی، و رشد فزاینده جریان‌های افراطی فراملیتی به‌ویژه گروه افراطی داعش - خراسان^۱

در این شرایط، افغانستان بار دیگر به وضعیت «دولت شکست‌خورده» بازمی‌گردد و خلأ امنیتی ناشی از تضعیف طالبان، به بستری برای گسترش فعالیت‌های تروریستی، قاچاق، ناامنی مرزی و نفوذ بازیگران مزاحم تبدیل می‌شود.

دلایل فروپاشی احتمالی طالبان در این سناریو می‌تواند شامل عواملی همچون موارد زیر باشد:

- افزایش شکاف‌های قومی و مذهبی، به‌ویژه در مناطق تاجیک‌نشین و هزاره‌نشین؛
- بحران شدید اقتصادی ناشی از انزوای بین‌المللی و تداوم تحریم‌ها و ناتوانی در پاسخ‌گویی به مطالبات عمومی؛

^۱. IS-K

- انشقاق درونی در رهبری طالبان میان جناح‌های محلی و سنتی و افزایش نفوذ گروه‌های افراطی رقیب که مشروعیت طالبان را به چالش می‌کشند.
- در چنین شرایطی، چین به‌عنوان همسایه قدرتمند افغانستان که دارای مرز مشترک با این کشور است، تهدیدات مستقیم امنیتی را در مرزهای غربی خود، به‌ویژه استان سین‌کیانگ، احساس خواهد کرد. رشد جریان‌های افراطی تکفیری، خطر سرایت ایدئولوژی جهادی به اقلیت مسلمان اویغور و بی‌ثباتی آسیای مرکزی را به‌شدت افزایش می‌دهد. این امر موجب خواهد شد که راهبرد کلان چین از «مشارکت اقتصادی محتاطانه» به «مدیریت امنیتی فعال» تغییر یابد.
- در این سناریو، پکن ممکن است دست به مجموعه‌ای از اقدامات زیر بزند:
- توسعه همکاری‌های امنیتی با طالبان یا گروه‌های نیابتی در افغانستان برای مهار گروه‌های افراطی؛
- افزایش حضور اطلاعاتی و امنیتی غیررسمی در قالب همکاری‌های فنی، مستشاری و تجهیزاتی؛
- تبادل داده‌های اطلاعاتی، آموزش نیروهای مرزی افغان، یا کمک‌های فناوری به ساختارهای امنیتی طالبان؛
- تشویق بازیگران منطقه‌ای مانند ایران، پاکستان، روسیه و اعضای سازمان همکاری شانگهای به همکاری در قالب چارچوبی منطقه‌ای برای کنترل بحران.
- با این حال، خطرات این سناریو برای چین قابل توجه است. اگر طالبان در مواجهه با داعش دچار شکست شود، یا حتی بخشی از طالبان با داعش همدست گردد، افغانستان می‌تواند به پناهگاه امن جهادگرایی بین‌المللی تبدیل شود؛ چیزی که مستقیماً اهداف چین در قالب «نظم امنیتی منطقه‌ای» را تهدید می‌کند.
- از منظر نظری، این سناریو نشان‌دهنده یکی از محدودیت‌های نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای است. مطابق با نقدهای آچاریا (۲۰۰۹) در محیط‌هایی با دولت‌های شکست‌خورده و بازیگران غیردولتی قدرتمند، کارایی چارچوب‌های سنتی امنیت منطقه‌ای کاهش می‌یابد. در نتیجه، چین مجبور خواهد بود ضمن حفظ ابزارهای دیپلماتیک، به تعاملات امنیتی پیچیده، چندلایه و گاه غیررسمی در این منطقه روی آورد.

پیامدهای راهبردی این سناریو برای چین:

- تضعیف محیط پیرامونی و ایجاد خلأهای امنیتی در غرب چین؛
- افزایش هزینه‌های امنیتی و لزوم ورود به همکاری‌های اطلاعاتی و حتی مداخله نیابتی؛

- تعلیق یا توقف پروژه‌های اقتصادی بلندمدت در افغانستان از جمله اتصال به پروژه چین - پاکستان؛
- نیاز به تقویت دیپلماسی امنیتی در قالب سازمان همکاری شانگهای و پیمان‌های دو یا چندجانبه؛
- خطر افزایش افراط‌گرایی در سین‌کیانگ و آسیای مرکزی، با پیامدهای داخلی برای پکن.

۳-۲-۴ سناریوی سوم: بازگشت آمریکا و رقابت ژئوپلیتیکی جدید

در این سناریو، ایالات متحده آمریکا با بهانه‌هایی چون مبارزه با تروریسم، بحران انسانی، یا نگرانی‌های حقوق بشری مجدداً حضوری هرچند محدود در افغانستان می‌یابد. این حضور می‌تواند از طریق واحدهای اطلاعاتی، نیروهای عملیات ویژه، یا حمایت پنهان از بازیگران محلی مخالف طالبان باشد. همچنین، همکاری واشنگتن با بازیگرانی مانند هند، بریتانیا یا متحدان ناتو در حوزه امنیت سایبری، شناسایی اهداف تروریستی، یا آموزش نیروهای محلی، بستر مداخلات غیرمستقیم را فراهم می‌سازد.

این بازگشت راهبردی آمریکا به افغانستان، خواه در قالب رسمی ضدتروریسم و خواه در شکل مداخله پنهان، به‌عنوان خط‌قرمز ژئوپلیتیکی چین در منطقه تلقی می‌شود. پکن که پس از خروج نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۲۱ فرصت یافت خلاً قدرت در افغانستان را با ابزارهای اقتصادی و امنیتی پر کند، اکنون با رقیب دیرینه خود در یک میدان مشترک روبه‌رو می‌شود. این تقابل، زمینه‌ساز شکل‌گیری دور جدیدی از رقابت ژئوپلیتیکی میان چین و غرب در آسیای مرکزی خواهد بود.

در این راستا می‌توان به اظهارات شماری از مقامات آمریکایی از جمله دونالد ترامپ اشاره کرد که بار دیگر از ضرورت بازگشت نیروهای ایالات متحده به افغانستان سخن گفته‌اند. وی علاوه بر اینکه در مبارزات انتخاباتی ۲۰۲۴ در چند مصاحبه و گردهمایی انتخاباتی تأکید کرد که خروج شتاب‌زده سال ۲۰۲۱ از افغانستان «اشتباهی فاجعه‌بار» بوده و ایالات متحده باید «پایگاه‌های کلیدی خود مانند بگرام» را برای مقابله با تهدیدات تروریستی و نظارت بر فعالیت چین و روسیه باز فعال کند، در سپتامبر ۲۰۲۵، نیز طی کنفرانسی خبری همراه با نخست‌وزیر بریتانیا اعلام کرد که واشنگتن در تلاش است تا مجدداً کنترل بگرام در افغانستان را به‌دست آورد. (خبرگزاری رویترز، ۲۰۲۵)

افزون بر او، برخی فرماندهان سابق ارتش آمریکا، از جمله ژنرال کنت مکنزی (فرمانده پیشین سنتکام)، نیز در اظهارات اخیر خود پیشنهاد داده‌اند که واشنگتن می‌تواند از طریق «حضور اطلاعاتی - نظارتی فرامنطقه‌ای» یا اعزام نیروهای ویژه به‌صورت چرخشی، «بازدارندگی ژئوپلیتیکی» خود را در آسیای جنوبی و آسیای مرکزی احیا کند. این مواضع، در کنار اظهارات

لئون پانه‌تا^۱ (وزیر دفاع پیشین آمریکا) مبنی بر اینکه «افغانستان بار دیگر به پناهگاه تروریسم جهانی تبدیل شده است»، نشانگر شکل‌گیری رویکردی در میان نخبگان امنیتی ایالات متحده برای بازنگری در سیاست «عدم مداخله مستقیم» و بازگشت تدریجی به منطقه در پوشش مأموریت‌های ضدتروریسم است.

چنین موضعی برای پکن به معنای تهدیدی چندوجهی است. از یک‌سو، بازگشت آمریکا به بگرام یا احیای فعالیت‌های نظارتی ناتو در شمال افغانستان، امنیت مرزهای غربی چین را در معرض نفوذ اطلاعاتی غرب قرار می‌دهد و از سوی دیگر، تقویت مجدد حضور واشنگتن می‌تواند ابتکارهای چین در چارچوب طرح «یک پهنه، یک راه» و نفوذ ژئواکونومیک آن در افغانستان را با چالش روبه‌رو کند؛ بنابراین، سناریوی بازگشت آمریکا نه صرفاً یک امکان نظامی، بلکه بازتابی از راهبرد احیای موازنه غربی در حاشیه پیرامونی چین است که می‌تواند موجب بازتعریف روابط پکن با طالبان و حتی نزدیکی بیشتر چین به روسیه و ایران در قالب ائتلاف‌های موقت ضد هژمونیک شود. در این وضعیت، چین احتمالاً به‌گونه‌ای فعال‌تر وارد عرصه می‌شود. از جمله اقدامات پیش‌بینی‌شده عبارت‌اند از:

- افزایش تماس با حکومت طالبان و ارائه مشوق‌های اقتصادی یا کمک‌های زیرساختی برای حفظ نفوذ؛
- گسترش فعالیت‌های اطلاعاتی - امنیتی از طریق نهادهای نیابتی، مشاوران یا شرکت‌های امنیتی خصوصی چینی در افغانستان؛
- تقویت پیوندهای منطقه‌ای در قالب سازمان همکاری‌های شانگهای به‌منظور مقابله بانفوذ آمریکا؛
- همکاری نزدیک با روسیه، ایران و پاکستان برای ایجاد جبهه مشترک علیه مداخلات غربی؛
- استفاده از دیپلماسی اقتصادی و تکنولوژیک برای تقویت حضور غیرنظامی خود در افغانستان.

از دیدگاه چین، بازگشت ایالات متحده به افغانستان نه فقط یک تهدید برای امنیت پیرامونی و برنامه‌های منطقه‌ای آن، بلکه نشانه‌ای از تداوم راهبرد مهار چین توسط غرب است. به‌ویژه که حضور آمریکا در افغانستان به معنای نزدیکی دوباره واشنگتن به حلقه کشورهای پیرامونی چین از جمله پاکستان، هند و آسیای مرکزی است؛ منطقه‌ای که چین آن را جزو «حلقه حیاتی امنیت ملی» خود تلقی می‌کند.

¹. Leon Edward Panetta

در چنین چارچوبی، افغانستان مجدداً به صحنه رقابت نیابتی میان قدرت‌های بزرگ بدل خواهد شد. احتمال دارد چین و آمریکا هر یک از بازیگران محلی، گروه‌های قومی یا نهادهای حکومتی را برای منافع خود به کار گیرند. به طور مثال، حمایت واشنگتن از اقلیت‌های قومی (مانند تاجیک‌ها یا هزاره‌ها) می‌تواند به تشدید شکاف‌های داخلی در افغانستان و گسترش درگیری‌های نیابتی منجر شود.

این وضعیت، تداعی‌کننده محیط ژئوپلیتیکی جنگ سرد در قالبی نوین است؛ محیطی که در آن، افغانستان بار دیگر به سرزمین تقابل قدرت‌های بزرگ تبدیل می‌شود. در چنین ساختاری، چین تلاش خواهد کرد راهبرد «موازنه بدون مداخله مستقیم نظامی» را پی گیرد و از ابزارهای نرم‌تر اما سازمان‌یافته‌تر مانند شبکه زیرساختی یک پهنه، یک راه، نفوذ اقتصادی، و مشارکت امنیتی هوشمندانه بهره گیرد.

از منظر نظری، این سناریو با مفروضات نظریه رقابت قدرت‌های بزرگ^۱ و همچنین با رویکردهای انتقادی نسبت به نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای بوزان هم‌خوان است؛ چرا که در این وضعیت، تهدیدات امنیتی نه تنها از درون منطقه، بلکه از رفتارهای قدرت‌های فرامنطقه‌ای نشئت می‌گیرند. (Acharya, 2009:43-9)

پیامدهای راهبردی این سناریو برای چین:

- نیاز به تعریف «راهبرد بازدارندگی غیرنظامی» در برابر آمریکا؛
- افزایش احتمال همکاری‌های امنیتی چندجانبه با روسیه، ایران و کشورهای عضو شانگهای؛
- تعلیق بخشی از پروژه‌های اقتصادی در مناطق ناامن افغانستان؛
- تهدید جدی برای اهداف چین در امنیت مرزهای غربی و سین‌کیانگ؛
- گسترش رقابت نیابتی در حوزه فناوری، اطلاعات، و سرمایه‌گذاری در افغانستان.

۴-۲-۴ سناریوی چهارم: رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و بازی چندجانبه چین

این سناریو در شرایطی شکل می‌گیرد که نه طالبان به طور کامل قادر به تثبیت حاکمیت خود در افغانستان هستند، و نه ایالات متحده تمایل یا توان بازگشت مستقیم به این کشور را دارد. در چنین وضعیتی، خلأ ژئوپلیتیکی حاصل از فقدان یک قدرت مسلط (اعم از داخلی یا خارجی)، موجب فعال‌سازی رقابت منطقه‌ای میان بازیگرانی مانند هند، ایران، روسیه، پاکستان و ترکیه می‌شود.

^۱. Great Power Rivalry

در این شرایط، چین به عنوان قدرتی فرامنطقه‌ای ولی با مرز مشترک و منافع راهبردی ژرف در افغانستان، ناگزیر به اتخاذ راهبرد چندجانبه، منعطف و مبتنی بر موازنه‌سازی هوشمندانه خواهد بود. پکن در این سناریو نمی‌تواند صرفاً بر همکاری با طالبان یا یک بازیگر خاص تکیه کند؛ بلکه باید در بازی پیچیده چندجانبه منطقه‌ای، نقش آفرینی فعال و هوشمندانه داشته باشد. ابعاد اصلی این سناریو به شرح زیر است:

۱. افزایش رقابت هند و پاکستان در بستر افغانستان: هند با ابزارهایی چون حمایت از گروه‌های قومی تاجیک و هزاره، سرمایه‌گذاری‌های فرهنگی، و پروژه‌های آموزشی و درمانی، تلاش می‌کند جایگاهی در نظم آتی افغانستان بیابد. در مقابل، پاکستان همچنان بر رابطه سنتی خود با طالبان تکیه دارد. این تقابل، افغانستان را به محل تنش‌های غیرمستقیم دو رقیب دیرینه تبدیل می‌کند.

۲. نقش آفرینی روسیه و ایران در حوزه امنیتی-سیاسی: روسیه با بهره‌گیری از سازمان پیمان امنیت جمعی و نفوذ سنتی در آسیای مرکزی، در تلاش برای مهار تهدیدات فرامرزی از افغانستان است. ایران نیز با تمرکز بر حمایت از شیعیان افغانستان، گسترش روابط اقتصادی و فرهنگی، و نگرانی نسبت به افراط‌گرایی سلفی، نقش مهمی در ساختار ژئوپلیتیکی افغانستان ایفا می‌کند. ترکیه نیز از طریق دیپلماسی عمومی و نهادهای فعال نظیر مؤسسات مذهبی، زبان‌آموزی و نهادهای خیریه، در پی تقویت نفوذ نرم خود خواهد بود.

در این سناریو، چین برای حفظ منافع خود، سه مسیر موازی را دنبال می‌کند:

- تقویت روابط دوجانبه با طالبان برای حفظ دسترسی به پروژه‌های معدنی و زیرساختی؛
- تعامل هم‌زمان با قدرت‌های منطقه‌ای (مانند ایران، روسیه و پاکستان) برای کاهش اصطکاک و بهره‌برداری از هم‌افزایی‌های ژئوپلیتیکی؛
- فعال‌سازی ظرفیت‌های نهادهای منطقه‌ای، به‌ویژه سازمان همکاری شانگهای، برای مدیریت بحران و اعمال نفوذ غیرمستقیم در تصمیم‌سازی‌های امنیتی و اقتصادی افغانستان.

در چنین وضعیتی پکن با چالش‌ها و فرصت‌هایی روبه‌رو خواهد بود. در این سناریو، چین فرصت مانور دیپلماتیک و موازنه‌سازی میان بازیگران را می‌یابد و امکان اجرای پروژه‌هایی مانند یک پهنه، یک راه را هرچند به صورت محدود فراهم می‌آورد. این در حالی است که احتمال آسیب‌پذیری سرمایه‌گذاری‌های معدنی و زیرساختی چین در اثر بی‌ثباتی منطقه‌ای یا حملات

گروه‌های مسلح و همچنین افزایش هزینه‌های سیاسی و امنیتی ناشی از ورود به بازی پیچیده چندجانبه در پی خواهد داشت. به این چالش‌ها باید ضعف در کنترل یک‌جانبه تحولات و الزام به هم‌پیمانی‌های موقت با رقبا (مثلاً روسیه یا ایران) و همچنین احتمال قرارگرفتن در فضای ارائه تعهدات مختلف امنیتی مانند اعزام مستشاران اطلاعاتی، کمک فنی به نیروهای مرزی طالبان، یا تأسیس مراکز محدود شنود و تحلیل تهدیدات در مناطق مرزی را نیز افزود. از منظر نظری، این سناریو به‌خوبی با الگوی «امنیت شبکه‌ای» و منطقه‌ای‌سازی تهدیدات هم‌خوان است. در چنین وضعیتی، مفهوم مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای با ساختاری باز، متنوع و پویا، بازتعریف می‌شود؛ به طوری که هیچ بازیگری هژمونی مطلق ندارد و امنیت منطقه‌ای محصول تعاملات پیچیده و چندجانبه است.

پیامدهای راهبردی این سناریو برای چین:

- ضرورت توسعه دیپلماسی موازنه‌ساز چندجانبه و افزایش انعطاف‌پذیری در سیاست منطقه‌ای؛
- آسیب‌پذیری بیشتر زیرساخت‌های چینی در برابر بازیگران غیردولتی یا رقبا؛
- افزایش وابستگی به ساختارهایی مانند سازمان همکاری شانگهای برای ایجاد نظم حداقلی؛

نتیجه‌گیری

ارزیابی این سناریوها و همچنین تحلیل آینده‌پژوهانه سیاست چین در افغانستان، با تمرکز بر تحولات پس از جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل، نشان داد که این جنگ به‌مثابه یک شوک ژئوپلیتیکی، نقشی کلیدی در فعال‌تر شدن سیاست خارجی پکن در محیط پیرامونی خود ایفا کرده است. در شرایطی که ساختار امنیتی منطقه آسیای مرکزی دستخوش بی‌ثباتی و تغییر شده و تهدیدات فرامرزی از جمله افراط‌گرایی، تروریسم، مهاجرت غیرقانونی و قاچاق مواد مخدر در حال گسترش است، چین دیگر نمی‌تواند تنها با ابزارهای سنتی نظیر بی‌طرفی یا مشارکت اقتصادی منفعل، منافع ملی خود را تضمین کند.

در این مقاله، با بهره‌گیری از چارچوب نظری مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای بوزان و ویور، نشان داده شد که بی‌ثباتی در افغانستان مستقیماً به مجموعه امنیتی پیرامونی چین مرتبط است؛ به‌ویژه با تأکید بر استان سین‌کیانگ که یکی از کانون‌های آسیب‌پذیر امنیتی چین

محسوب می‌شود؛ بنابراین، بازتعریف راهبرد امنیتی-اقتصادی چین در افغانستان، واکنشی اجتناب‌ناپذیر به فشارهای منطقه‌ای و تهدیدات نوظهور است.

تدوین چهار سناریوی آینده پژوهانه بر اساس دو پیشران اصلی (ثبات داخلی حکومت طالبان و سطح مداخله آمریکا در افغانستان) نشان داد که پکن برای مواجهه با آینده‌ای نامطمئن و چندوجهی، به اتخاذ راهبردی ترکیبی از «امنیت تطبیقی» و «همکاری مشروط» نیاز دارد:

- در سناریوی تثبیت طالبان و همگرایی با چین، مطلوب‌ترین وضعیت برای پکن شکل می‌گیرد که امکان گسترش یک پهنه، یک راه، دسترسی به منابع معدنی و ایجاد نفوذ ژئو اقتصادی را فراهم می‌کند.
- در سناریوی بی‌ثباتی ساختاری و افزایش افراط‌گرایی، سیاست چین از همکاری اقتصادی به کنترل تهدیدات امنیتی و اقدامات اطلاعاتی محدود تغییر جهت می‌دهد.
- در سناریوی بازگشت آمریکا و رقابت ژئوپلیتیکی جدید، افغانستان به میدان رقابت نیابتی تبدیل می‌شود و چین باید با بازیگری فعال‌تر، نفوذ آمریکا را مهار کند.
- در سناریوی رقابت منطقه‌ای و بازی چندجانبه چین، پکن ناچار است در بازی پیچیده میان هند، ایران، روسیه و ترکیه، از دیپلماسی فعال چندجانبه بهره‌بردار و تعادل راهبردی خود را حفظ کند.

بدین ترتیب، راهبرد چین نمی‌تواند ایستا یا یک‌بعدی باشد، بلکه باید همگام با تحولات داخلی افغانستان و رقابت‌های بین‌المللی، به طور پویا و انعطاف‌پذیر تنظیم شود. حضور فعال در نهادهایی چون سازمان همکاری شانگهای، تنوع‌بخشی به شرکا، مدیریت هوشمندانه سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی، و استفاده از قدرت نرم اقتصادی و فرهنگی، عناصر کلیدی سیاست امنیتی آینده چین در افغانستان محسوب می‌شوند.

در نهایت، می‌توان گفت چین در حال گذار از یک سیاست خارجی انفعالی به سوی نقش‌آفرینی ساختارساز در نظم امنیتی آسیای مرکزی است؛ گذاری که اگرچه با چالش‌های جدی از جمله رقابت با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، تهدیدات غیردولتی، و شکنندگی ساختار سیاسی افغانستان مواجه است، اما می‌تواند زمینه‌ساز تحول در معماری امنیتی منطقه و ارتقا جایگاه ژئواستراتژیک چین در آینده باشد.

پیشنهاد‌های راهبردی برای ایران در قبال سیاست چین در افغانستان

الف- تنوع‌بخشی به روابط با قدرت‌های منطقه‌ای (به‌ویژه چین)

ایران پس از جنگ ۱۲ روزه باید با درک تغییر راهبردی چین در افغانستان، تعاملات آینده نگرانه، هدفمند و متوازن تری با پکن برقرار کند. این تعامل نباید به وابستگی صرف به چین منجر شود، بلکه باید بخشی از راهبرد تنوع‌بخشی سیاست خارجی در قالب نگاه به شرق باشد، به‌ویژه در قالب نهادهایی چون بریکس و سازمان همکاری شانگهای.

مشارکت فعال در پروژه‌های زیربنایی مشترک در افغانستان

ایران می‌تواند با استفاده از موقعیت جغرافیایی خود، در طرح‌های حمل‌ونقل، راه‌آهن و زیرساختی افغانستان مشارکت کند، به‌ویژه در پروژه‌های اتصال افغانستان به چابهار یا بندرعباس. مشارکت هم‌زمان با چین در پروژه‌های مکمل با پروژه چین - پاکستان می‌تواند مزیت رقابتی ایران را حفظ کند.

ب- تقویت نفوذ فرهنگی و آموزشی در افغانستان پسا طالبان

در سناریوهایی که به بی‌ثباتی یا رقابت بازیگران منطقه‌ای منجر می‌شود، نفوذ نرم ایران از طریق نهادهای فرهنگی، آموزشی، دینی و رسانه‌ای می‌تواند جایگاه کشور را تثبیت کرده و توازن بانفوذ چین، ترکیه یا پاکستان ایجاد کند.

توسعه همکاری اطلاعاتی-امنیتی با چین در زمینه مقابله با افراط‌گرایی

باتوجه به نگرانی مشترک ایران و چین از گسترش داعش خراسان و گروه‌های افراطی، همکاری امنیتی تاکتیکی و اطلاعاتی با چین می‌تواند به کنترل مرزها، تبادل اطلاعات و مقابله با تهدیدات مشترک کمک کند، بدون آن که وارد ترتیبات امنیتی بلندمدت وابسته شود.

ج- فعال‌سازی دیپلماسی چندجانبه در قالب نهادهای منطقه‌ای

ایران باید در سازمان همکاری شانگهای، بریکس و سایر مجامع منطقه‌ای، نقش فعالی ایفا کند تا از یک‌سو، جلوی انحصار چین یا دیگر رقبای افغانستان را بگیرد، و از سوی دیگر، چارچوب‌های مشترکی برای مدیریت بی‌ثباتی‌های آتی در افغانستان ایجاد کند.

در مجموع، ایران باید ضمن رصد دقیق سناریوهای احتمالی آینده افغانستان و تغییرات سیاست خارجی چین، راهبردی منعطف، چندوجهی و غیرهم‌سو با یک قدرت خاص اتخاذ کند تا در رقابت‌های پیچیده آینده آسیای مرکزی و جنوب آسیا جایگاه خود را از دست ندهد و هم‌زمان از فرصت‌های همکاری اقتصادی، امنیتی و فرهنگی استفاده نماید.

منابع و مأخذ

فارسی:

- دهشیری، محمدرضا (۱۴۰۳). نظریه جهانشمولی نسبی در سیاست خارجی. فصلنامه سیاست خارجی، ۳۶- ۳۸(۳)، ۵.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، موسوی‌نیا، سید رضا و رادفر، فیروزه (۱۴۰۳). جمهوری اسلامی ایران و آینده های محتمل اقتصادی در نظام بین الملل تا ۲۰۳۰. فصلنامه سیاست خارجی، ۳۷-۷۱، ۳۸(۳).
- رحیم‌نیا، فریبرز، حاج‌آقا، حامد (۱۳۹۹). فرآیند شناسایی عدم قطعیت‌های کلیدی در سناریونگاری، کنفرانس بین-المللی مدیریت استراتژیک، آذر، دانشگاه فردوسی مشهد.
- سجادی، سید اکبر و مؤمنی، مجیدرضا (۱۴۰۳). اقتصاد سیاسی سیاست خارجی چین در قبال امارت اسلامی افغانستان. فصلنامه علمی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۳۰ (ویژه نامه)، ۱۷۹-۲۰۲.
- شفیعی، نودر و صالحی دولت‌آباد، روح‌الله. (۱۳۹۵). تبیین دیپلماسی جدید همسایگی چین نسبت به افغانستان. فصلنامه علمی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، 102-71, (94)22, .
- صادق، نوید احمد (۱۴۰۴). چالش‌های سیاست خارجی چین در افغانستان بعد از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۵. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).
- صفوی، سید حمزه، الهامی، امیرحسین و رضانی، احمد (۱۴۰۳). چشم‌انداز حضور راهبردی چین در جنوب غرب آسیا و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. پژوهش‌های راهبردی سیاست، 239-13(51), 282. doi: 10.22054/qps.2024.76352.3325
- عرفانی سید طاهر (۱۴۰۳). نگاه راهبردی چین به افغانستان پس از خروج امریکا. فصلنامه علمی - تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱): ۹۴-۱۱۴.
- قربانی، وحید (۱۴۰۰). تکامل سیاست همسایگی معاصر چین: روندها، ویژگی‌ها و ابتکارات. فصلنامه سیاست خارجی، ۳۵(۳)، ۶۵-۹۰.
- محمدنیا، مهدی و سیفی، عبدالمجید (۱۴۰۱). وابستگی متقابل پیچیده: چارچوبی برای تحلیل روابط هند و ایالات متحده. فصلنامه سیاست خارجی، ۳۶(۳)، ۲۰۳-۲۲۹.

انگلیسی:

- Acharya, A. (2014). *Constructing a Security Community in Southeast Asia: ASEAN and the Problem of Regional Order*. Routledge.
- Acharya, A. (2009). *Whose Ideas Matter? Agency and Power in Asian Regionalism*. Cornell University Press.
- Buzan, B., & Wæver, O. (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Cambridge University Press.
- Cheng, Y. (2020). *China's Grand Strategy and the BRI in Afghanistan: Security, Investments and Geopolitics*. Carnegie Endowment for International Peace.
- China's National Defense in the New Era. (2019, July 24). *State Council Information Office of the People's Republic of China*.

- Felbab-Brown, V. (2020, June 15). *A BRI(dge) Too Far: The Unfulfilled Promise and Limitations of China's Involvement in Afghanistan*. Brookings Institution.
https://www.reuters.com/world/asia-pacific/trump-says-us-seeks-control-afghanistans-bagram-air-base-given-up-withdrawal-2025-09-19/?utm_source=chatgpt.com
- Rolland, N. (2021). *China's Eurasian Century? Political and Strategic Implications of the Belt and Road Initiative*. National Bureau of Asian Research (NBR).
- Strategic Competition in China–US Relations: China's Strategic Assessment of Afghanistan. (2020). *War on the Rocks*.
- Wolf, S. O. (2020). *The China–Pakistan Economic Corridor of the Belt and Road Initiative: Concept, Context and Assessment*. Springer.
- Zhang, F. (2022). *China's New Engagement with Afghanistan after the U.S. Withdrawal*. *LSE Political Review*.